

تکبرگی راه کارگر

روزنامه سیاسی هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد دوشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۱-۲۹ آوریل ۲۰۰۲ شماره ۱۴۷

«یازدهم سپتامبر» فرانسه!

شهاب برهان

«نگ!»؛ «از فرانسوی بودن ام شرمسارم!» این‌ها نخستین احساس‌های نوشته بر پلاکاردهائی هستند که در تظاهرات خودجوش جوانان خشم‌گین پاریس، بر سر دست‌ها بلند می‌شوند و بلافاصله به پلاکاردهای عمومی در سراسر فرانسه تبدیل می‌گردند.

و حالا فرانسوی‌ها، یک بار دیگر، «نهضت مقاومت ضد فاشیستی» بر پا می‌کنند؛ این بار برای مقاومت در برابر فاشیسمی که از خانه‌ها و کارخانه‌های خودشان سر بر آورده است؛ نهضت مقاومتی که ژنرال دوگل‌اش، شیراک جبون و زبونی است که از مناظره رو در رو با لوپن در می‌رود؛ و حزب کمونیست‌اش، در وضعی است که برای نجات از اضمحلال کامل، اعلام حالت فوق‌العاده کرده است!

تقصیر، به گردن تعدد کاندیداها، به گردن تلویزیون و رسانه‌ها که همه‌اش روی نقطه ضعف دولت یعنی فقدان امنیت کویدند، به گردن مؤسسات نظرسنجی انداخته می‌شود که مردم را از انتخاب شدن ژوسپن مطمئن کرده و از اهمیت رأی دادن در دور اول غافل ساختند. فاجعه، در رأی نیاوردن ژوسپن، و علت آن، در امتناع بی‌سابقه ۲۸ درصدی دیده می‌شود. اما فاجعه، افزایش آرای لوپن نسبت به انتخابات ۱۹۹۵

علی‌رغم این امتناع بی‌سابقه است؛ و سبب آن، تنها رأی ندادن به ژوسپن نیست، چون بخشی از رأی دهندگان همیشگی و وفادار حزب سوسیالیست و حزب کمونیست، به لوپن رأی داده‌اند! در برخی از قدیمی‌ترین پای‌گاه‌های سنتی حزب کمونیست، لوپن رأی اول را آورده است! درصد کارگران در کل آرای «روبر شو» - کاندیدای حزب کمونیست - ۳، ۵؛ ژوسپن ۱۲؛ شیراک ۱۳، ۶؛ لوپن ۲۶، ۱ است! و درصد کارمندان جزء و حقوق‌بگیران با همان ترتیب، ۲، ۳؛ ۱۸، ۷؛ ۱۶، ۴؛ ۱۹، ۷ است! بقیه در صفحه ۲

فرانسویان به صفحه تلویزیون خیره شده‌اند تا ببینند از دو برنده حتمی دور اول انتخابات ریاست جمهوری، کدام یک رأی بیش‌تری خواهد آورد: لیونل ژوسپن یا ژاک شیراک؟ چهره دو برنده دور اول بر پرده تلویزیون نقش می‌بندد: ژاک شیراک؛ و... ژان ماری لوپن!!

شوکی شبیه یازدهم سپتامبر آمریکا بر فرانسه مستولی می‌شود. اگر آمریکائیان سر به پائین انداخته بودند و ضربه از آسمان فرود آمد، فرانسویان در آسمان‌ها سیر می‌کردند که «زمین‌لرزه»، زیر پای‌شان را خالی کرد. فرزندان نسلی که «نهضت مقاومت ضد فاشیستی» را علیه اشغال‌گران نازی به راه انداخته بود، رهبر فاشیسم فرانسوی را بر دوش خود تا دم در کاخ الیزه رسانده‌اند!

عزم پرکردن فاصله قابل توجه ولی پیمودنی مبارزات گسترده اما پراکنده‌ی موجود با یک مبارزه متحد و سراسری برگزار کند.

ما ضمن تبریک روز اول ماه مه، روز جهانی کارگر، کارگران ایران را به برگزاری مستقل بزرگداشت این روز، به سمت‌گیری روشن برای برپائی تشکل‌های مستقل و سراسری کارگری و به منظور پیش‌روی موفقیت‌آمیز برای طرح و تحقق مطالبات عمومی زیر فرا می‌خوانیم: - حق ایجاد آزادانه تشکل‌های مستقل کارگری و حق اعتصاب!

- پرداخت دست‌مزدهای معوقه و تعیین حداقل دست‌مزد واقعی و متناسب با تورم!

- تامین بیمه بیکاری برای کارگران بیکار شده! - تامین کار و یا تامین اجتماعی برای جوانانی که هیچ‌گاه در زندگی خود شانس اشتغالی به دست نیاورده‌اند!

- تامین حداقل هزینه‌های زندگی برای زنان تک‌سرپرستی که عهده‌دار تامین هزینه زندگی فرزندان و خانواده خود شده‌اند و تامین مزد برابر در برابر کار برابر برای زنان و برداشتن تبعیضات جنسی موجود در جامعه!

اول ماه مه بر کارگران ایران و همه کارگران جهان مبارک باد!

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!
کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی
ایران (راه کارگر)
اردیبهشت ۱۳۸۱

پيام کمیته مرکزی سازمان کارگران

انقلابی ایران (راه کارگر)

به مناسبت اول ماه مه

پیش به سوی

هم‌بستگی و سازمان یابی

سراسری کارگران ایران!

امسال کارگران کشور ما در حالی به استقبال اول ماه مه می‌روند که در شرایط بسیار دشوار و حساسی قرار گرفته‌اند. سران رژیم اسلامی با تاراج ثروت‌های ملی و تعرض لجام گسیخته به هست و نیست توده‌ی انبوه کار و زحمت کشور، آن‌ها را حتی از حق ابتدائی کار و زندگی محروم کرده‌اند.

اجرای سیاست خصوصی‌سازی، سازماندهی اقتصاد انگلی و ورود بی‌رویه کالاهای مشابه تولیدات داخلی مخصوصاً در شاخه‌ی نساجی، عدم پرداخت حقوق کارگران در فاصله‌های طولانی، خارج کردن کارگران کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار، گسترش عقد قراردادهای کار موقت، روزمزدی و کار کنتراتی و رشد سرسام‌آور گرانی و تورم..... موقعیت کارگران کشور ما را هر دم شکننده‌تر کرده است.

کارگران کشور ما در برابر این تعرض وحشیانه و غیرانسانی آرام و ساکت ننشسته و اهرم‌های مبارزه خود را یکی پس از دیگری وارد صحنه نبرد کرده‌اند. گسترش مبارزات فراقانونی، رشد ستایش‌انگیز مبارزات فراکارخانه‌ای، به میدان آمدن شاخه‌های مختلف جنبش کارگری نظیر معلمان و پرستاران، استفاده مؤثر از حرکات معطوف به جلب افکار عمومی و... از جمله تاکتیک‌های بوده که کارگران برای مهار حملات رژیم از آن‌ها سود جسته‌اند.

با این حال جنبش کارگری در این دوره اگرچه یکی از درخشان‌ترین مقاومت‌های تاریخ مبارزات طبقه کارگر ایران را به پیش برده ولی متأسفانه هنوز نتوانسته همه توان خود را وارد میدان مبارزه کند.

واقعیت این است که مبارزات و اعتراضات کارگران کشور ما اگر چه متوقف نشده و ضرب‌آهنگ حرکات آن رشد قابل توجهی نشان می‌دهد ولی این جنبش از پراکنده‌گی، از عدم ارتباط و هم‌آهنگی شعارها و مبارزات واحدهای مختلف و در نهایت از فقدان تشکل مستقل و سراسری کارگران رنج می‌برد.

جنبش کارگری کشور ما در آستانه روز اول ماه مه، روز هم‌بستگی جهانی کارگران می‌تواند و باید با درس آموختن از مبارزات خود و با تکیه بر تجارب جنبش جهانی کارگری، برگزاری مراسم بزرگداشت این روز را با

جنگی که امریکا تدارک

می‌بیند!

در صفحه ۳

محمدرضا شالگونی

دنباله از صفحه ۱ یازدهم سپتامبر فرانسه

لوپن نسبت به انتخابات مشابه سال ۹۵، پانصد هزار رأی بیش تر آورده است. این نیم میلیون رأی افزوده را نمی شود ناشی از رأی ندادن ممتنعین دانست.

حقیقت این است که در فرانسه یک شکاف عمیق در زمین سیاسی؛ یک جابه جایی پایه های احزاب رخ داده است. «زمین لرزه» ای که همه از آن حرف می زنند، محصول این شکاف میان احزاب و پایه های شان، و این جابه جایی است.

در انتخابات اخیر، در یک نمای کلی، یک سوم به کاندیداهای دولتی (از چپ و راست) رأی داده است؛ یعنی به فرم های ناچیز. یک سوم، از رأی دادن امتناع کرده است؛ و یک سوم باقی مانده، به کاندیداهای چپ افراطی و راست افراطی رأی داده است. نه فقط افزایش گرایش به دو قطب رادیکال و افراطی و بالا رفتن آرای هر دو قطب افراطی، بل که سقوط مرگ بار آرای احزاب در قدرت (سوسیالیست ها، کمونیست ها، سبزها) و نیز دلائل حاکی از سرخورده گی، خیانت شدگی و ناامیدی از هرگونه تغییر به نفع مردم، که ممتنعین برای رأی ندادن خود ابراز کرده اند، تمایل دو سوم فرانسویان را به تغییرات بنیادین و رادیکال به نمایش می گذارد. اگرچه ژوسپن با اعلام مباحثات به خدماتی که در پنج سال حکومت خود کرده، و به نشانه دل شکستگی از ناسپاسی مردم، از فعالیت سیاسی کناره گرفت، اما مردمی که به او و به شرکای دولت او پشت کردند، به فرم های ناچیز قانع نبودند. حزب کمونیست و سبزها دقیقاً به خاطر مشارکت و هم دستی در دولتی مجازات و تنبیه شدند که قادر به هیچ تغییری در عدم موازنه هولناک میان قطب های ثروت و محنت نبود. این واکنش، نشانه یک گرایش به چپ در پائین جامعه است. برخلاف راست ها که دلیل رأی نیاوردن کاندیداهای دولتی را چپ بودن آن ها قلم داد می کنند، حق با آنانی است که دلیل شکست را در چپ نبودن، یا به قدر کافی چپ نبودن شان می دانند.

دلائل دیگری هم وجود دارند که نشان می دهند رشد نسبی پای گاه لوپن و استفاده او از خلاء ناشی از امتناع گسترده، به معنی گرایش جامعه فرانسه به راست افراطی نیست :

اولاً- لوپن در انتخابات سال ۱۹۹۵، ۱۵،۰۵٪ رأی آورده بود و این بار ۱۶،۸۶٪ آورده است. این افزایش ۱،۳۶ درصدی را نمی شود به حساب گرایش جامعه فرانسه به راست افراطی گذاشت.

ثانیاً- جمع کل آرای راست افراطی (ژان ماری لوپن و برونو مگره) ۱۹،۲۰٪ و جمع کل آرای کاندیداهای چپ (نبردکارگر، اتحاد کمونیسم انقلابی، حزب کارگر، حزب رادیکال های چپ، حزب کمونیست، و سبزها) بدون محاسبه رأی ۱۶،۸ درصدی کاندیدای سوسیالیست ها -

۲۱،۳۸٪ است. دلیلی ندارد که آرای راست افراطی را شاخص جامعه فرانسه قلم داد کنیم. ثالثاً- رشد چپ رادیکال در این انتخابات، به مراتب بیش از رشد ۱،۳۶ درصدی لوپن است. برای نمونه، اگر از کسانی که در ۱۹۹۵ به حزب کمونیست رأی داده بودند، این بار ۳،۲ درصدشان به ژان ماری لوپن فاشیست رأی داده اند (که به قدر کافی فاجعه بار است)، در عوض، ۵۶،۵ درصدشان به چپ افراطی و ۶ درصدشان هم به سبزها رأی داده اند.

«حکومت پنج ساله چپ مرکب به من آموخت که ایده های زیبایی که حزب کمونیست قبلاً از آن ها دفاع می کرد، حزبی که من عضو آن بودم، برای عملی کردن نبوده اند. به من فهماند که حاکمیت پول بر جامعه و به زیان به روزی مردم را نمی شود به چالش کشید. در فرانسه، ثروت مندان هم چنان ثروت مند مانده اند، در حالی که وضع برای تهی دستان، هیچ تغییری نکرده است.»

این را یک کارگر شرکت برق فرانسه که از حزب کمونیست بریده و به کاندیدای تروتسکیست «اتحادیه کمونیسم انقلابی» رأی داده است، به روزنامه «اومانیته» می گوید. اما همه سرخوردگان از دولت مرکب چپ و احزاب رفرمیست، به رادیکالیسم چپ کشیده نشده اند؛ راست افراطی هم بخشی از آنان را جلب کرده است.

این روند، منحصر به فرانسه نیست. راست افراطی نژادپرست، بیگانه ستیز و فاشیست، در دهه های گذشته هم وجود داشته است. آن چه به رشد این طاعون شتاب می بخشد ناتوانی رفرمیسم برای حرکت بر خلاف جریان نیرومند لیبرالیسم نوین جهانی است. رشد راست افراطی در ایتالیا (۲۹،۴٪) اتریش (۲۶،۹٪) سوئیس (۲۲،۶٪) نروژ (۱۵٪) و حالا در فرانسه (۱۹،۴٪) آرای لوپن و «برونو مگره» (روی هم) یک روند فراملی را نشان می دهند که آن را تنها با فاکتورهای ملی و غفلت های انتخاباتی مردم نمی شود توضیح داد.

راست افراطی که عناصر اصلی برنامه مافوق راست اش با اصول «ماستریخت» و دستورالعمل های بانک مرکزی اروپا انطباق دارد، با عوام فریبی به سربازگیری از میان توده های می پردازد که همانا از مجریان اصول ماستریخت و دستورالعمل های بانک مرکزی اروپا روی گردان می شوند!

به جز چند استثناء، اکثر کاندیداهای شکست خورده و احزاب و سندیکاها و انجمن ها، مردم را به رأی دادن وسیع به شیراک در دور دوم انتخابات به منظور «سد کردن فاشیسم» فرا خوانده اند. شهرهای فرانسه در زیر پای صد ها هزار جوانی که خود را به خاطر بی تفاوتی سیاسی و رأی ندادن سرزنش می کنند و برای نبرد با

فاشیسم، مشت های خود را تکان می دهند، می لرزد. شوک این انتخابات، باعث بیداری سیاسی در فرانسه شده، و امواج جوانان برای نام نویسی عضویت در حزب کمونیست، حزب سوسیالیست، گروه های چپ رادیکال و هم چنین در «جبهه ملی» فاشیست، به حرکت در آمده اند. جنبش ضد نژادپرستی جان تازه ای گرفته است. این ها ثمرات خوب این زمین لرزه اند. با چنین بسیجی به منظور جبران «غفلت از وظیفه دموکراتیک» و هجوم انبوه به پای صندوق های رأی در دور دوم، سد کردن راه الیزه بر لوپن، ممکن است (هرچند عوامل مهمی مانع از پیش گویی قطعی در این باره اند)؛ اما سد کردن راه بر فاشیسم، صرفاً با شکست دادن لوپن در انتخابات ریاست جمهوری و حتا با پیروزی دوباره چپ ها در انتخابات مجلس در ماه ژوئن، میسر نمی شود. مسئله رشد جنبش فاشیستی، فقط مسئله انتخابات و رأی نیست. برای آنانی که فاجعه را در ورود لوپن به دور دوم انتخابات می پندارند، اگر او یک رأی از ژوسپن کم تر می آورد، یا یک امضاء از شهرداری ها برای ثبت نامزدی خود کم می آورد و وارد میدان انتخابات نمی شد، لابد فاجعه ای هم در کار نمی بود! اما چنین حالاتی، تنها پرده بر واقعیت رشد پایه های اجتماعی این جریان می کشید. لوپن کاملاً حق داشت که در جلو دوربین تلویزیون ها به شهرداران عاجزانه التماس می کرد که امضای شان را برای ثبت نام از او دریغ نکنند تا با نامزد شدن او معلوم شود که چه نیرویی در پشت سر دارد.

فرانسه، این بار با فاشیسم اشغال گر خارجی روبرو نیست که فقط با «نهضت مقاومت ضد فاشیستی» بتواند آن را بیرون کند. این بار، فاشیسم، از دورن نظام اقتصادی و اجتماعی خود فرانسه سر برآورده است.

برای سد کردن راه لوپن به الیزه، رأی دادن انبوه به شیراک (تنها انتخاب ممکن) و به راه انداختن جنبش ضد فاشیستی و تظاهرات ضد راسیستی، لازم و مؤثر است؛ اما برای سد کردن جنبش فاشیستی و خشکاندن ریشه های سرطانی آن، وجود یک نهضت نیرومند ضد سرمایه داری لازم است؛ آلترناتیوی که «حاکمیت پول بر جامعه و به زیان به روزی مردم را به چالش بکشد».

کمک های مالی

ابوحامد ۱۰۰ دلار کانادا

مرتضی ۵۰ دلار کانادا

رضا ۲۰ دلار کانادا

آرش ۶۰ دلار کانادا

ب-سینا لندن ۳۰ پوند انگلیس

مذاکرات جرج بوش و تونی بلر در هفته گذشته، تردیدی باقی نگذاشت که از نظر دولت‌های امریکا و انگلیس، نه جنگ با عراق، بل که زمان و چگونگی راه‌اندازی آن موضوع بحث است. به این ترتیب، تدارک مشخص و فنی برای جنگی آغاز شده است که میدان آن در همسایگی ما خواهد بود و بر تحولات کشور ما مستقیماً اثر خواهد گذاشت. معنای چنین جنگی برای ما چه می‌تواند باشد؟ بعضی‌ها _ که متأسفانه شمارشان هم کم نیست _ این جنگ را مثبت و گره‌گشا می‌دانند. زیرا معتقدند از این طریق نه تنها حکومت صدام حسین در عراق از بین می‌رود، بل که عرصه بر جمهوری اسلامی نیز تنگ‌تر می‌گردد و دولت امریکا می‌تواند شرایط سرنوشتی آن را نیز فراهم آورد. بزرگ‌ترین اشکال چنین نظری این است که مقاصد امریکا را خیرخواهانه یا دست‌کم، بی‌ضرر می‌داند. چنین فرضی نه فقط نادرست، که خطرناک هم هست.

قبل از هر چیز باید توجه داشت که تدارک جنگی امریکا برای نجات مردم عراق نیست، اولاً یازده سال پیش که امریکا بزرگ‌ترین ائتلاف نظامی بعد از جنگ جهانی دوم را علیه رژیم صدام حسین به وجود آورده بود به آسانی می‌توانست آن را براندازد. اما این کار را نکرد. زیرا می‌ترسید با سقوط این رژیم نفوذ کردها و شیعیان در سیاست عراق افزایش یابد که می‌توانست برای رژیم‌های مطلوب امریکا در منطقه زیان‌بار باشد. شکل‌گیری یک منطقه خودمختار دموکراتیک در کردستان عراق (نه مانند منطقه محاصره شده و مجالده شده کنونی) مبارزات کردهای کشورهای دیگر برای کسب حقوق ملی را تقویت می‌کرد و این مخصوصاً از نظر ژنرال‌های ترکیه که بزرگ‌ترین نیروی نظامی متحد امریکا را در منطقه هدایت می‌کنند، خطرناک بود. و نیرومند شدن شیعیان عراق _ که ۶۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند _ رژیم‌های مطلوب امریکا در منطقه حساس خلیج فارس را که تماماً در دست دودمان‌های سنتی هستند، هراسان می‌کرد. زیرا بیش از ۷۰ درصد جمعیت کرانه‌های جنوبی خلیج فارس شیعه هستند. ثانیاً بعد از آن، در تمام یازده سال گذشته، دولت امریکا کوشیده است با ابدی ساختن محاصره اقتصادی عراق، مردم این کشور را در شرایط برزخی وحشتناکی نگه‌دارد تا اسباب روی کار آمدن رژیم مطلوب امریکا در عراق فراهم آید. در نتیجه این طرح جنایت‌کارانه میلیون‌ها عراقی از بین رفته‌اند و شرایط اقتصادی و اجتماعی برای همه مردم عراق، دهه‌ها به عقب برگشته است. در این مدت، امریکا حتی با بسیاری از واردات حیاتی اولیه به عراق (که از نظر بسیاری از مسئولان سازمان ملل، "ملزومات انسانی" محسوب می‌شوند) مخالفت کرده است. این مخالفت‌ها چنان خشن و بی‌رحمانه بوده است که دنیس هالییدی (D.Halliday) دست‌یار دبیرکل سازمان ملل و مسئول "برنامه انسانی" این سازمان برای عراق، در اعتراض به آن استعفا داد و این تحریم‌ها را "نسل‌کشان" نامید. جان‌نشین او، هانس فُن اسپرنک (H.Von.Spornek) نیز ناگزیر به استعفا شد. این دو در نوامبر گذشته نوشتند که "مرگ ۵ تا ۶ هزار کودک در ماه اساساً ناشی از آلودگی آب، نبود دارو، بدی

جنگی که امریکا تدارک می‌بیند!

محمدرضا شالگونی

تغذیه است. حکومت‌های امریکا و انگلیس که اعطای مجوز تجهیزات و مواد لازم را به تأخیر می‌اندازند، مسئول این فاجعه هستند نه بغداد" (۱)

دولت بوش که اکنون تسویه حساب با رژیم صدام حسین را مرحله دوم "جنگ علیه ترور" قلم‌داد می‌کند، مدعی است که این حکومت به "سلاح‌های کشتار توده‌ای" مجهز است و تروریست‌های اسلامی را تقویت می‌کند و می‌تواند آن‌ها را به چنین سلاح‌هایی مجهز سازد. اما حقیقت این است که اولاً- تجربه ۱۱ سپتامبر و تجربه بمب‌های انتحاری فلسطینی‌ها نشان می‌دهد که عملیات تروریستی حتی کاملاً مرگ‌بار، با تکنیک‌های بسیار ساده هم شدنی است و ضرورتاً نیازی به سلاح‌های هسته‌ای و شیمیایی و میکروبی ندارد. ثانیاً- تجربه نامه‌های حاوی ماده آنتراکس (سیاه‌زخم) در امریکا نشان داد که تولید سلاح‌های هسته‌ای و شیمیایی و میکروبی می‌تواند حتی به وسیله یک فرد دیوانه آشنا با تکنولوژی مربوطه نیز صورت بگیرد و ضرورتاً نیازی به مداخله مستقیم دولت‌ها وجود ندارد. ثالثاً- علی‌رغم همه تلاش‌های دولت بوش برای یافتن ارتباطی میان حکومت صدام حسین و شبکه القاعده، مدرک و شاهی که نشان دهنده چنین ارتباطی باشد، به دست نیامده است. روزنامه نیویورک تایمز بعد از یک تحقیق در این باره، در ۵ فوریه گذشته نوشت "سیا متقاعد شده است که صدام حسین هیچ سلاح شیمیایی یا میکروبی در اختیار القاعده یا گروه‌های تروریستی مرتبط با آن قرار نداده است." رابعاً- اکنون عراق نمی‌تواند یک تهدید نظامی علیه هیچ یک از کشورهای منطقه باشد. زیرا بنا به تأیید بازرسان سازمان ملل بعد از جنگ ۱۹۹۱ پیش از ۹۳ درصد توان تجهیزات نظامی اصلی آن و از ۸۹ موشک دوربرد، ۸۱۷ فروند آن نابود شده است. گزارش هیأت ویژه شورای امنیت سازمان ملل در سال ۱۹۹۹ تأیید کرد که سلاح‌های بیولوژیک اصلی عراق نابود یا بی‌اثر شده است. و بنا به گزارش بازرسان "آژانس بین‌المللی انرژی اتمی" که در همین ژانویه گذشته از عراق دیدن کردند، برنامه تسلیحات هسته‌ای عراق "به نحوی قطعی" کنار گذاشته شده است. (۲)

پس باید دید طرح حمله به عراق چه هدف‌هایی را دنبال می‌کند. برای پاسخ به این سؤال باید به یاد داشت که صادرات نفت منطقه خلیج فارس ۴۰ درصد کل تجارت نفت جهان را تشکیل می‌دهد و حدود دو سوم کل ذخایر شناخته شده نفت جهان در این منطقه قرار دارد. و مهم‌تر از این، اگر مصرف جهانی نفت با آهنگ کنونی پیش برود، ذخایر مناطق دیگر بیش از ۲۵ سال دوام نخواهد آورد، در حالی که ذخایر خلیج فارس می‌تواند حدود ۱۰۰ سال دوام یابد (۳)، و عراق بعد از عربستان سعودی، بزرگ‌ترین ذخایر نفت جهان را در خود دارد. در کنار این باید به یاد داشت که امریکا با کم‌تر از ۵ درصد جمعیت جهان، بیش از ۲۷ درصد مصرف سالانه نفت جهان را دارد (۴). و امریکایی‌ها عادت کرده‌اند نفت را به قیمت ارزان بخرند و

اصرار دارند آن را هم چنان ارزان نگه‌دارند. در واقع، بهای نفت مصرفی در امریکا تقریباً یک چهارم مبلغی است که مصرف‌کنندگان کشورهای اروپای غربی برای آن می‌پردازند. (شاید همین دلیل هم هست که امریکا به تنهایی بیش از یک‌پنجم گازهای گرم‌خانه‌ای سیاره ما را تولید می‌کند و بزرگ‌ترین آلوده‌کننده محیط زیست جهانی ماست). بعلاوه، امریکا غول عظیمی است که تنها در مرزهای سیاسی خودش نمی‌گنجد، بلکه تمام گوشه و کنار سیاره ما را جزئی از امپراتوری‌اش تلقی می‌کند و کنترل تقریباً همه مناطق جهان را رسماً جزئی از "منافع ملی"‌اش می‌شمارد. در حقیقت "جهانی شدن" کنونی بازارهای سرمایه‌داری جز گشودن آن‌ها به روی شرکت‌های امریکایی، یعنی "امریکایی شدن" آن‌ها معنایی ندارد. دولت امریکا برای این که بتواند این نظام هژمونیک را بر جهان تحمیل کند و از جمله رقیبان اقتصادی‌اش را پس بزند، تقدماً از سه اهرم اصلی استفاده می‌کند: برتری علمی و تکنولوژیک، برتری بی‌منازع نظامی، و کنترل منابع انرژی جهان. در حوزه نخست که امریکایی‌ها همین ده سال پیش نگران عقب‌افتادن از ژاپن بودند، در نتیجه انقلاب تکنولوژیک در اطلاعات و ارتباطات، فعلاً همه رقبای خود را پشت سر گذاشته‌اند و رونق دهه اخیر اقتصاد امریکا، عقب‌افتادن اقتصاد ژاپن و درجا زدن اقتصادی غالب کشورهای اتحادیه اروپا این را نشان می‌دهد. در حوزه دوم، امریکا کوشیده است بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، توان نظامی خود را چنان تقویت کند که هیچ کشوری نتواند امکان رقابت با آن را داشته باشد. اکنون توان نظامی امریکا آشکارا بسیار بالاتر از توان اقتصادی آن است. مثلاً در حالی که تولید ناخالص اتحادیه اروپا از امریکا بیشتر است، توان نظامی آن با امریکا قابل مقایسه نیست. اکنون امریکا حدود ۳۱ درصد تولید ناخالص جهان را دارد. اما حدود ۴۰ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان را خرج می‌کند. بودجه نظامی امریکا بعد از افزایش ۱۴ درصدی اخیر، به ۳۷۹ میلیارد دلار می‌رسد. چنین افزایشی در ۲۰ سال اخیر بی‌سابقه بوده است (یعنی حتی در مقایسه با دوره مسابقات تسلیحاتی با اتحاد شوروی). این بودجه بیش از مجموع هزینه‌های نظامی ده کشور هزینه‌کننده بزرگ نظامی بعد از امریکاست. اکنون شمار نظامیان و مشاوران نظامی امریکا در کنار گوشه جهان بیش از ۲۴۷ هزار نفر است که در بیش از ۱۳۰ کشور حضور دارند. هم‌اکنون امریکا در ۱۳ کشور نزدیک به افغانستان پای‌گاه نظامی فعال دارد. در منطقه خلیج فارس، آن‌ها جز در ایران و عراق در همه کشورهای حضور دارند. وزارت دفاع امریکا حدود ۱/۴ میلیون نفر را به طور فعال زیر خدمت دارد و بزرگ‌ترین کارفرمای امریکا محسوب می‌شود. ناوگان‌های امریکا با بیش از ۱۰۰۰ کشتی اقیانوس‌پیما، بیش از ۱۵ هزار هواپیمای بسیار پیشرفته و از جمله ۲۰ بمب افکن "استیلت" را در چهارگوشه دنیا به حرکت درمی‌آورند. بودجه سرائه تحقیق و توسعه نیروهای مسلح امریکا برای هر یک از افراد زیر خدمت آن، به طور متوسط ۲۸ هزار دلار است. در حالی که این رقم برای نیروهای مسلح کشورهای اتحادیه اروپا فقط ۷ هزار دلار بقیه در صفحه ۴

است(۵). در حوزه سوم آمریکا کوشیده است منابع اصلی انرژی جهان را، حدالامکان، تحت کنترل انحصاری خود درآورد و مخصوصاً نگذارد بهای نفت از حد معینی فراتر برود. در این زمینه نیز تاکنون، تقریباً موفق بوده است. در حقیقت اکنون بهای نفت بر مبنای نرخ های واقعی، تقریباً در همان سطح پیش از ۱۹۷۳ (که تحریم نفتی اعراب قیمت آن را به طور جهشی بالا برد) قرار دارد و بنا به ارزیابی "اکنومیسٹ" احتمال افزایش آن در میان مدت، ضعیف به نظر می رسد(۶). مسئله این است که کنترل منابع نفتی خلیج فارس در حفظ ثبات بهای نفت در جهان، نقش تعیین کننده ای دارد و این مسأله مخصوصاً از نظر دولت بوش که گروه های فشار شرکت های نفتی و تسلیحاتی در آن نفوذ بی همتایی دارند، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

اما کنترل انحصاری آمریکا بر منابع نفتی خلیج فارس از طریق حمایت آن از رژیم های دودمانی حاشیه خلیج فارس صورت می گیرد. حکومت هایی که همه موجودیتی شکننده دارند و در همه آن ها تمام امورات کشور در دست خاندان حکومتی است و در واقع تمام کشور ملک خصوصی خاندان حکومتی محسوب می شود و مردم جز رعایای امیر یا سلطان حاکم چیزی به حساب نمی آیند. در حال حاضر تنها استثناء در میان این ۶ کشور، امارات متحد عربی است که در آن نیز فقط وزیر کشور فردی است بیرون از خاندان حکومتی. در هر ۶ کشور، میان بودجه دولتی و کیسه خصوصی حاکم یا خاندان حکومتی مرزی وجود ندارد. مجموع درآمد نفتی این کشورها در سال ۱۹۸۰ بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار بود ولی در دهه ۹۰ به طور متوسط سالانه ۸۰ میلیارد بوده است. و جمعیت آن ها در چهل سال گذشته با نرخ متوسط سالانه بالای ۴ درصد افزایش یافته است، و هزینه های انگلی این رژیم ها با آهنگی سرسام آور و غیرقابل دوام. در حال حاضر درآمد ملی مجموع این کشورها تقریباً معادل درآمد ملی سوئیس است، منتها با جمعیتی ۳۰ میلیونی (یعنی ۴ برابر جمعیت سوئیس) و با نرخ رشدی بیش از ۹ برابر سوئیس، و درآمد نفتی در حال کاهش. بنابراین آنی ترین خطری که ثبات این کشورها را تهدید می کند، بی کاری فزاینده نسل جوان آن ها است که مخصوصاً در عربستان سعودی (که با ۲۳ میلیون نفر جمعیت، بزرگترین این ها به حساب می آید) دارد ابعادی انفجارآمیز پیدا می کند(۷). هر چه وضعیت عرفی این کشورها شکننده تر می شود، حضور نظامی آمریکا در آن ها فعال تر و عربیان تر می گردد. و پیوندهای اکثریت مردم این کشورها با مردمان سایر کشورهای عربی نیرومندتر می گردد و شاخک های ارتباطی میان آن ها حساس تر. با توجه به چنین چشم اندازی است که آمریکا موجودیت رژیمی نامطلوب در کشور حساسی مانند عراق را تحمل ناپذیر می یابد. به این ترتیب استراتژی آمریکا برای حفظ و تحکیم کنترل انحصاری اش بر منابع انرژی فسیلی منطقه است که حکومت صدام حسین را با شبکه القاعده مرتبط می سازد، نه رابطه ای میان این دو در دنیای واقعی حال باید دید آیا حمله به عراق می تواند به رنج و فلاکت تحمل ناپذیر مردم عراق در ده سال گذشته پایان

بدهد و به استقرار رژیمی دموکراتیک در این کشور بیانجامد؟ پاسخ منفی است. به دلیل این که اولاً- سرنگونی رژیم کنونی عراق نمی تواند به همان سرعت و سهولت سرنگونی رژیم طالبان صورت بگیرد. این حمله خواه به صورت بمباران هوایی وسیع عراق صورت بگیرد، خواه به صورت بمباران هوایی و اشغال بخشی از خاک آن، یا به صورت اشغال وسیع خاک آن با نیروی نظامی بالای ۲۰۰ هزار نفره مانند "عملیات توفان صحرا" عواقب سیاسی بسیار گسترده و تقریباً پیش بینی ناپذیری در منطقه به بار خواهد آورد که می تواند بی ثباتی ناشی از سرنگونی این رژیم را در مقایسه با ادامه موجودیت آن، بیشتر سازد(۸). ثانیاً- این جنگ، بر خلاف جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱، در فضای برانگیختگی کامل افکار عمومی کشورهای عرب علیه آمریکا و اسرائیل صورت خواهد گرفت و احتمال دارد نقداً اسلام گرایی و تروریسم مرتبط با آن را نه تنها در منطقه، بل که در سراسر جهان تقویت کند. ثالثاً- نتیجه نظامی جنگ هر چه باشد، مسلم است که آمریکا، با توجه به منافع و طرح هایی که در منطقه دارد، هر نوع امکان شکل گیری یک رژیم دموکراتیک برخاسته از انتخاب و اراده مردم عراق را در نطفه خفه خواهد کرد.

با توجه به این ملاحظات، امید بستن به این که حمله آمریکا به عراق بتواند شرایط سرنگونی جمهوری اسلامی را تسریع و تسهیل کند، در بهترین حالت، یک ساده لوحی خطرناک است. احتمال تحکیم موقعیت جمهوری اسلامی در نتیجه این حمله، بیش از تضعیف آن است. به علاوه، فراموش نباید کرد که چشم انداز شکل گیری حتی یک دموکراسی کم رنگ در حساس ترین کشور منطقه که با جمعیتی ۷۵ میلیونی، پایی در خلیج دارد و پایی دیگر در خزر، از نظر آمریکا یک کابوس واقعی است. آن ها بیش از آن که از جمهوری اسلامی بترسند (که اکنون پشم و پیله اش ریخته و در میان یک بحران عمومی سیاسی دست و پا می زند) از سرنگونی آن به وسیله جنبش مستقل و آگاهانه مردم ایران (که می تواند به تأسیس دموکراسی در این کشور منتهی شود) هراس دارند. حقیقت این است که علی رغم گنجاندن جمهوری اسلامی در مثلث کشورهای عضو "محور شر" آن ها راه مذاکره و معامله با جمهوری اسلامی را نبسته اند و آخوندهای حاکم بر ایران نشان داده اند که هر جا "مصلحت نظام" ایجاب کند، به قول خودشان، از خوردن مُردار نیز روی نخواهند گرداند. مگر آن ها با خاندان سعودی - که خمینی در وصیت نامه اش، بدتر از صدام شان نامیده بود- عقد اخوت بستند؟ و مگر آمریکا در همین منطقه، با بدتر از آن ها همکاری نمی کند؟

منابع

- ۱) نگاه کنید به مقاله ۵ آوریل ۲۰۰۲ جان پیلجر، روزنامه نگار معروف استرالیایی-انگلیسی، در سایت خود او در اینترنت، با عنوان: John Pilger. Not in Our Name
- ۲- به نقل از همان مقاله پیلجر
- ۳- گزارش ویژه هفته نامه «اکنومیسٹ» لندن، ۲۳ مارس ۲۰۰۲ با عنوان: A Survey of the Golf
- ۴- نگاه کنید به مقاله پل کندی در ۳ مارس هفته نامه «ابزور» انگلیسی

با عنوان: Has the US lost its Way

۵- نگاه کنید به

-US military might-the facts;

و . Armed to the teeth

Obsever, 10feb2002

Who needs whom? Economist, و

9March2002

The new Rome Meets the new و

barbarisms, J.Nye, Economist 23

March2002

۶- منبع یاد شده در زیرنویس ۳

۷- همان جان

۸- در این باره نگاه کنید به مقاله تویی داج در

(برنامه خاورمیانه ای چت هام هاوس) انگلیسی با عنوان: -

To by Dodye: Iraq and the Bush

doctrine ,WWW.theworld

.todayessay.org 24 March2002

اعدام ۶ تن در یک روز در تهران!

روز پنجشنبه ۱۵ اردیبهشت ۸۱ رژیم جمهوری اسلامی، رژیم شکنجه، اعدام، سنگسار و قصاص، ۶ تن را در ملاء عام در تهران اعدام کرد. طبق برخی گزارشات اعدام دو تن از این جوانان که در میدان خاوران به دار آویخته شدند، با اعتراض و خشم ناظران صحنه اعدام روبرو و منجر به درگیری جمعیت با ماموران حکومتی شد. در همان روز به گزارش برخی روزنامه ها حکم سنگسار برای یک زن و حکم اعدام برای یک مرد دیگر در تهران نیز صادر شده است.

این اقدامات رژیم اسلامی درست در روزی که نشست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در باره ضرورت لغو اعدام در جهان مذاکره می کرد و چند روز پس از خودداری این کمیسیون از محکومیت ایران در رابطه با نقض حقوق بشر آن هم پس از ۱۹ سال محکومیت پی در پی ایران، حاکی از بیگانگی و بی زاری کامل جمهوری اسلامی ایران از بیانیه جهانی حقوق بشر است.

سازمان ما ضمن محکوم کردن این اقدامات وحشیانه جمهوری اسلامی که هدفی جز ایجاد فضای رعب و وحشت برای مقابله با اعتراضات رو به گسترش مردم ایران علیه استبداد و فلاکت ندارد، از جوانان، زنان، کارگران و عموم مردم ایران دعوت میکند که مقابله با شکنجه و اعدام و سنگسار و شلاق و اجرای حدود شرعی را به یک عرصه جدی مقابله با حکومت تبدیل کنند و با گسترش اعتراضات و تظاهرات به اشکال متنوع، سیاست ترور و وحشت رژیم را خنثی سازند.

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران
(راه کارگر)

۱۳۸۱-۲۶ آوریل ۲۰۰۲